آرا و آموزه هاى كلامى حنفيّه

ابوحنيفه اگرچه بيشتر در مقام فقيهى صاحب مكتب شناخته شده، داراى انديشه‌ها و آراى كلامى نيز بوده است كه شاگردانش از وى روايت كرده‌اند و بعدها مبناى انديشه‌هاى كلامى و بنياد اعتقادى شارحانش قرار گرفته است. البته مكتب كلامى حنفيه، چنانكه در ادامه ديده مى‌شود، مستقلا ادامه نيافته و كم و بيش در فرقه‌هاى ديگر مستحيل شده است. همچنانكه تعبير «حنفى» در وصف اشخاص، غالبآ به مذهب فقهى آنان اشاره دارد تا مشرب كلاميشان. آشنايى با اين مكتب كلامى عمدتآ مبتنى است بر شناخت آراى ابوحنيفه و به ويژه آثار او كه در حكم مجموعه مرجع متكلمان حنفى‌مشرب بوده است.

توجه به مباحثه‌ها و مناظره‌هاى عقيدتى ابوحنيفه، اولين مرزبندي‌هاى مكتب كلامى حنفى را با ديگر مكاتب و فرق نشان مى‌دهد.

ابوحنيفه از فعالان محافل علمى و اعتقادى كوفه بوده و در فرصتهاى گوناگون با صاحبان انديشه‌هاى مختلف به مناظره مى‌پرداخته است. او به بصره، ديگر مركز عمده علمى عراق در آن زمان، نيز سفر كرده و با گروه‌هاى اعتقادى متمركز در آن سامان به مناظره پرداخته، كه مناظره او با خوارج اِباضيه و صُفْريه از آن جمله است. همچنين از وى مناظراتى با برخى اشخاص به ثبت رسيده است، از جمله با سفيان ثورى، شريك بن عبداللّه، حسن بن صالح، ابن ابى ليلى ، مؤمن الطاق، فضال بن حسن و هيثم بن حبيب صيرفى.

مهمترين اعتقادنامه‌هاى حنفيان

در كلام و عقايد نيز رساله هايى از ابوحنيفه يا منسوب به وى برجاى مانده كه مبناى كار حنفيه بوده است. مهمترين رساله‌هايى كه از وى روايت شده و به مثابه مهمترين اعتقادنامه‌هاى حنفيان و منبع كلامى آنان مورد توجه بوده اين رساله‌هاست :  
1) العالم و المتعلم

راوى اين رساله، ابومقاتل حفص بن سلم سمرقندى، شاگرد ابوحنيفه است كه در مقام متعلم از ابوحنيفه در مقام عالم، پرسشهايى كرده و ابوحنيفه نيز به او پاسخ گفته است. اين رساله مسائل گوناگونى را دربردارد، اما مسئله محورى آن ايمان و كفر است كه از بحث برانگيزترين مسائل آن زمان بوده است.

2) الفقه الابسط

در واقع، نام آن فقه اكبر بوده است و براى تميز آن از روايت ديگرى از الفقه الاكبر، آن را الفقه الابسط ناميده‌اند.

اين رساله به روايت ابومطيع حكم بن عبداللّه بلخى، ديگر شاگرد ابوحنيفه، نقل شده است. محور آن نيز كفر و ايمان، قضا و قدر و مشيت الهى است.

3) الفقه الاكبر

مشهورترين متن اعتقادى منقول از ابوحنيفه كه آن را حماد، فرزند ابوحنيفه، روايت كرده است. بر اين رساله شروح و حواشى متعددى نگاشته شده، كه از مشهورترين آنهاست:

شرح الفقه الاكبر، که منسوب به ابومنصور ماتريدى است، اما در واقع نگاشته ابوالليثِ سمرقندى می‌باشد؛

شرح الفقه الاكبر ملاعلى قارى هروى.

هرچند در استناد اصل اين رساله به ابوحنيفه ترديدى نيست، اما نسخه‌هايى از آن در دست است كه با يكديگر اندكى تفاوت دارند و به اعتقاد برخى محققان، بعضى از اين نسخه ها را در طول زمان پيروان ابوحنيفه، براى ايجاد هماهنگى با انديشه‌هاى بعدى حنفيان، پديد آورده‌اند.

4) رسالة ابى‌حنيفة الى عثمان البتّى

نامهاى از ابوحنيفه به عثمان بن سليمان بن جرموز بتّى، فقيه كوفى، است كه در هنگام نگارش اين نامه در بصره سكونت داشته است. موضوع اين رساله نيز ايمان و ارجاء است و ابوحنيفه در آن خود را از اتهام ارجاء مبرا ساخته و منظور خود را توضيح داده است. اين نامه به مثابه متنى اصيل از ابوحنيفه محل توجه است.

5) وصيّة الامام ابى‌حنيفة فى التوحيد (به اختصار: الوصية)

در اين رساله به برخى مسائل اعتقادى، از جمله ايمان، استطاعت، معاد، قرآن و كلام خدا پرداخته شده است.

شيخ محمد زاهد كوثرى، محقق حنفى قرن چهاردهم، اين رساله‌هاى پنجگانه را، به همراه آثارى از ديگر دانشمندان سنّى، در مجموعه‌اى با عنوان العقيدة و علم ‌الكلام گردآورده است.

علاوه بر رساله‌هايى كه از ابوحنيفه در كلام روايت شده، روايتهايى نيز درباره مسائل گوناگون كلامى و اعتقادى از وى نقل گرديده است كه جزو منابع مكتب كلامى حنفيه به شمار مى‌رود. اين روايات در آثار فقهى، حديثى و كتابهاى ملل و نحل و فرقه‌شناختى پراكنده است و كمال الدين احمد بياضى، از عالمان حنفى قرن يازدهم، در دو اثر اشارات المرام من عبارات الامام و الاصول المُنيفة للامام ابى‌حنيفة، به شرح و بسط آنها پرداخته است.

مهمترين مباحث كلامى ابوحنیفه

توحيد و تنزيه

از ديد ابوحنيفه، توحيد خداوند، به معناى توحيد عددى نيست، بلكه توحيد به معناى نفى شريك و شبيه از خداوند است. تنزيه خداوند اصلى است كه ابوحنيفه و حنفيان بر آن تأكيد دارند. از ديد آنان خدا شبيه هيچ مخلوقى نيست و هيچ مخلوقى نيز شبيه خدا نيست و از هرگونه جسمانيت و حد و ضد و مِثل، منزه است .

ايمان و ارجاء

بيشترين حجم آثار ابوحنيفه به موضوع ايمان و ارجاء اختصاص يافته است. بسيارى از نويسندگان، از مكاتب مختلف، ابوحنيفه را جزو مرجئه و بلكه نظريه‌پرداز ارجاء دانسته‌اند.

در برابر خوارج (قائلان به دخالت عمل در ايمان و كافر بودنِ مرتكبِ گناه كبيره) و اصحاب حديث (قائلان به دخالت عمل در ايمان و در عين حال، كافر نبودنِ مرتكبِ گناه كبيره)، مرجئه عمل را از ايمان جدا، و ايمان را غيرقابل فزونى و كاستى مى‌دانستند. مرجئان تندرو بر عمل تأكيد نمى‌كردند و شخص مؤمن را هر قدر هم گناهكار باشد، مستحق دوزخ نمى‌ديدند. اما در نيمه نخست قرن دوم، ميان مرجئه و اصحاب حديث گروه ميانه‌اى پديد آمد كه، در عين تأكيد بر ارزش عمل، در خصوص فزونى و كاستى نيافتن ايمان و جدايى عمل از ايمان، با مرجئه موافق بود. ابوحنيفه در زمره همين گروه قرار داشت. از منظر وى (العالم و المتعلِّم، ص 575)، ايمانْ تصديق و شناخت و يقين و اقرار است. بنابراين، عمل در ايمان دخالتى ندارد. از ديد ابوحنيفه انسانها بر سه دسته‌اند:

آنان كه با دل و زبان به خدا و دين الهى تصديق و اقرار دارند، اينان در نزد خدا و مردم مؤمن محسوب مىشوند؛

آنان كه به زبان اقرار دارند و به دل تكذيب مى‌كنند، اينان در نزد خدا كافر و در ديد مردم مؤمن شمرده مى‌شوند؛  
و آنان كه در دل خدا و پيامبر را تصديق مى‌كنند، اما براى تقيه، در نزد مردم، به زبان اظهار كفر مى‌كنند، اينان در پيشگاه خدا مؤمن و در چشم مردم كافرند.

از منظر ابوحنيفه، ايمان امرى بسيط است و در آن هيچگونه افزونى و كاستى راه ندارد. بر اين اساس، ايمانِ مؤمنِ عادى با ايمان فرشتگان و انبيا و اوليا همانند است، زيرا وى به تمام آنچه ايشان ايمان دارند، ايمان دارد؛ هر چند كه خداوند ثواب ايمان آنان را از ايمان مؤمن عادى افزونتر قرار داده، درست همانگونه كه خود ايشان را بر ديگران برترى داده است.

به اعتقاد ابوحنيفه، طاعت و عصيان هر چند به ايمان نمى‌افزايد و از آن نمى‌كاهد، اهميتى بسيار دارد، زيرا عمل در سراى ديگر ثمر مى‌دهد. طاعت در افزايش درجات انسان اثر مى‌گذارد و گناه ممكن است باعث عذاب شود. از نگاه ابوحنيفه، تنها يك گناه به طور قطع بخشوده نمى‌شود و آن شرك است. اما برخلاف ديدگاه مرجئانِ تندرو، كه هيچ معصيتى را باعث تعذيب انسان نمى‌دانستند، از ديد ابوحنيفه بقيه گناهان (غير از شرك)، تحت مشيت الهى قرار دارند و ممكن است بخشوده نشوند و انسان به سبب آنها عذاب شود؛  
از اينرو، وى بر لزوم طاعت و پرهيز از معصيت و نيز بر لزوم استغفار و توبه تأكيد مى‌ورزد.

با وجود اين، اصحاب حديث، بدون توجه به عنايت ابوحنيفه به طاعت و عصيان، او را در زمره ديگر مرجئان قرار داده و با توجه به وجود احاديثى در مذمت و تكفير مرجئه، به اتهام ارجاء او از دایره اهل‌سنت و جماعة خارج دانستند. ابوحنيفه در نوشته‌هاى خود، از جمله در رسالة به عثمان بتّى (ص 627ـ632)، اتهام ارجاء به معناى افراطى خاصش را از خود دور ساخته، هر چند در مواردى آن را ستوده و به معنايى كه خود مى‌پسنديده، حمل كرده است. با گذشت زمان و نزديكى گروههاى موسوم به اهل سنّت، ارجاء ابوحنيفه، ارجاء السنة ناميده شد و اتهام ارجاء از وى دفع گرديد.

صفات خدا

ابوحنيفه با اكثريت مسلمانان در پذيرش صفات خدا موافق است. او تمام صفات ذات (همچون حيات، قدرت، علم و مانند آنها) و نيز صفات فعل (همچون خلق و روزى دادن) را مى‌پذيرد.

اما تمام صفات الهى، چه ذاتى چه فعلى، را قديم و ازلى و غيرمخلوق مى‌داند. ظاهراً مسئله چگونگى رابطه ذات و صفات خدا در عصر ابوحنيفه مطرح نبوده است، اما ظاهر عبارات الفقه ‌الاكبر موجود (عالماً بعلمه...، قادراً بقدرته...)، با نظريه زيادت صفات بر ذات و نيز قديم بودن اين صفات همخوانى بيشترى دارد.

از منظر ابوحنيفه تمام صفات خبرى به همان صورت كه در قرآن آمده، پذيرفته شده است، اما كيفيت آنها دانسته نيست؛ بنابراين، وى وجه، يد، نفس و مانند آنها را براى خدا بدون كيفيت مى‌پذيرد و تأويل آنها به معانى ديگر (مثلا تأويل يد به قدرت يا نعمت) را نمى‌پذيرد و آن را ابطال اين صفات مى‌داند. اين نظريه را بعدها اشعريان پذيرفتند. اما حنفيان ماتريدى درباره آن اختلاف دارند. برخى، ضمن سلب معانى ظاهرى، معانى حقيقى آنها را به خدا تفويض مى‌كنند و برخى ديگر به تأويل آنها رضايت داده‌اند

قرآن و كلام الهى

مسئله خلق قرآن از مباحث جنجال برانگيز در عصر ابوحنيفه بود. اصحاب حديث او را متهم مى‌كردند كه به خلق قرآن قائل شده است، و حتى او را نخستين قائل به خلق قرآن معرفى مى‌كردند. اما، مطابق روايات حنفيان، وى خلق قرآن را مردود مى‌دانسته است. مطابق الفقه الاكبر موجود (ص 619)، قرآن دو بُعد دارد: بُعد مخلوق، كه همان الفاظ قرآن است كه به تلفظ و قرائت و كتابت درمى‌آيد؛  
و بُعد غيرمخلوق، كه همان جنبه كلام الهى و حقيقت قرآن است. اين نظريه را بعدها ماتريديه تأييد كردند.

جبر و اختيار و قضا و قدر

درباره قضا و قدر، ابوحنيفه با نظريه اصحاب حديث، مبنى بر شمول قضا و قدر الهى، هم رأى بود. او براى توجيه شمول قدر الهى و سازگارى آن با اختيار انسان، اين ديدگاه را مطرح ساخت كه انسان داراى قدرت و استطاعتى است كه همراه با فعل است، نه پيش يا پس از فعل، زيرا اگر پيش از فعل باشد، مستلزم بى نيازى انسان از خدا مى‌شود و اگر پس از فعل باشد، مستلزم حصول فعل بدون استطاعت و توان است و اين نيز محال است. اين قدرت كه همراه با فعل است، صلاحيت تعلق به ضدين را دارد.

ابوحنيفه درباره جبر و اختيار - برخلاف قدريه و جبريه كه به اختيار مطلق يا جبر مطلق قائل بودند- موضعى ميانى اتخاذ كرده و از «لاجبر و لا تفويض و لا تسليط، بل امر بين‌الامرين» سخن گفته است. مطابق گزارش كمال الدين احمد بياضى (ص 257ـ258)، ابوحنيفه اين نظريه را از امام محمدباقر عليه‌السلام آموخته و روايت كرده است. بر اين اساس، ابوحنيفه و پيروان او با نظريه اماميه درباره جبر و اختيار هم رأى‌اند.

امامت و تفضيل خلفا

در دوران ابوحنيفه، پذيرش ابوبكر و عمر و تفضيل آن دو بر ديگر صحابه پيامبر، در ميان غيرشيعيان امرى رايج بوده و او نيز چنين اعتقادى داشته است. اما درباره حضرت على عليه‌السلام و عثمان اختلاف بود. طبق الفقه الاكبر و الوصية، ابوحنيفه هر چهار خليفه را به ترتيب خلافت مى‌پذيرفته و فضيلت ايشان را نيز به ترتيب تصدى خلافت مى‌دانسته است. اما، برپايه برخى گزارشها، وى درباره دو خليفه متأخر توقف كرده و براساس برخى ديگر، حضرت على را بر عثمان مقدّم مى‌داشته است.

گرایشات کلامی احناف بعد از ابوحنیفه

پس از ابوحنيفه مكاتب مختلفى شكل گرفت كه خود را حنفى مى‌دانستند و آراى وى را، البته با برداشتى كه خود داشتند، معيار ديدگاه‌هايشان قرار مى‌دادند. از آن جمله، دو گرايش كم و بيش متقابل بود كه يكى صبغه معتزلى و ديگرى صبغه اشعرى داشت. كانون گروه نخست، كه در مسائلى چون ايمان و ارجاء پيرو ابوحنيفه بودند، بلخ و ماوراءالنهر بود و در برخى شهرهاى ايران، از جمله رى، نيز رد پايى از آنان مى‌توان يافت. كسانى چون ابومطيع بلخى، سلم بن سالم بلخى، ابواسحاق زيّات بلخى، ابومقاتل حفص بن سالم سمرقندى، محمدبن شجاع خراسانى معروف به ابن ثَلْجى و بِشربن غيّاث مَريسى از جمله شخصيتهاى اين مكتب به شمار آمده‌اند.

اين مكتب تا حدود پايان قرن پنجم دوام يافت و به تدريج تحت نفوذ ماتريديه قرار گرفت و از ميان رفت.

از اواخر قرن سوم تا اواخر قرن پنجم در ماوراءالنهر و خراسان گروه ديگرى حضور داشتند كه عقايد خود را به ابوحنيفه منتسب مى‌كردند، اما با كلام و تفكر عقلى به شدت مخالف، و به لحاظ اعتقادى به اشاعره نزديك بودند. از ديد آنان خداوند پيش از بعثت انبيا چيزى را بر انسان واجب نساخته است؛ از اينرو صرفاً به وجوب شرعى شناخت خدا قائل بودند. آنان، همچون اهل حديث، ايمان را غيرمخلوق مى‌دانستند. كانون اين انديشه بخارا بود. ابوبكر محمد فضل، ابومحمد اسماعيل بن حسين زاهد، شيخ ابوحفص سفكودرى، صاعدبن محمد استوايى (متوفى 432)، ابوبكر خوارزمى (متوفى 403) و ابوعبداللّه دامغانى (متوفى 478) از جمله افراد اين گروه بودند.

اين مكتب نيز در حدود اواخر قرن پنجم، تحت نفوذ مكتب ماتريديه، از ميان رفت.

دو فرقه حنفى مشرب ديگر هم بودند:

طحاويه

فرقه نخست را در اواخر قرن سوم ابوجعفر طحاوى (متوفى 321) در مصر به وجود آورد. وى، كه معاصر ابوالحسن اشعرى و ماتريدى بود، همانند آندو، انديشه هاى خود را عقايد «اهل سنّت و جماعت» ناميد و آنها را بر پايه انديشه‌هاى ابوحنيفه بنانهاد. عقايد او در ميان حنفيان مصر به مثابه عقايد حنفى پذيرفته شد. اين مكتب نيز از اواخر قرن ششم به بعد، تحت نفوذ ماتريديه، از ميان رفت.  
ماتریدیه  
فرقه ماتريديه را در اواخر قرن سوم ابومنصور ماتريدى به وجود آورد. اين فرقه راه ميانه دو گروه عقل‌گرا و حديث‌گراى مذكور را پيمود و از قرن پنجم به بعد، به تدريج، بر ديگر گرايشهاى حنفى غلبه يافت و به مثابه مهمترين وارث مكتب اعتقادى ابوحنيفه، به حيات خود ادامه داد.